

## متن پیاده سازی شده جلسه بیست و دوم سال دوم درس خارج اصول فقه 16 آبان ماه 1401

صفحات 119 و 120 : [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش

سؤال: آیا مجاز هستیم محال بودن وضع خاص، موضوع له عام و بالعکس را به شما نسبت بدهیم و بگوییم تنها دو قسم را پذیرفته آید؟

جواب: بله، ما چند بار تصریح کردیم که به این نظر قائل هستیم و عمده دلیل ما هم انتقال و تصویر دو تصور است؛ به اینکه یکبار تصور می کند و بعد به تصور دوم منتقل می شود و برای همان متصور دوم لفظ را وضع می کند.

تتبع و بیان آراء معانی الحروف

در بحث گذشته نظر مرحوم آخوند را نقد کردیم. نظر ایشان این بود که فرقی بین معنای حرفی و اسمی نیست، مثلاً در مورد معنای «من» و «ابتدائیت» تصریح می کنند که ما وضع له یکی است. مضافاً به اینکه ایشان وضع، موضوع له، مستعمل فیه را عام می دانند و قائل به هیچ خصوصیتی نیستند، مثل اسماء اجناس.

همچنین ایشان معنا را کلی طبیعی می دانند؛ چرا که اگر معنا هیکل خارجی است پس چرا بعد از فوت شخص اسم آن را استعمال می کنیم، مثل اینکه می گوییم شیخ انصاری. اگر هیکل ذهنی است، پس وقتی می گوییم شیخ انصاری مکاسب نوشت، یعنی هیکل ذهنی مکاسب نوشت!

اگر به قید ذهن و خارجی باشد اینکه سبب تعدد معنا می شود. لذا ایشان می گویند کلی طبیعی معنای کلمات است.

ملاحظات وارد و غیر وارد بر نظر مرحوم آخوند

بعد از مرحوم آخوند اعلام دیگری مانند مرحوم نائینی (با اینکه معاصر با مرحوم آخوند هستند منتهی چون از لحاظ زمانی قدری متأخر هستند می گوییم بعد از مرحوم آخوند) بر نظر ایشان نقد و اشکال وارد کردند. در اینجا چند ملاحظه غیر وارد را بیان می کنیم و سپس ملاحظات وارده را در ادامه مطرح می کنیم.

ملاحظه غیر وارد

ملاحظه اول. مرحوم نائینی: مرحوم آخوند بیان کردند معنای «من» با «ابتداء غایت» یکی است؛ حال اشکالی که مطرح است این است که چرا نمی توان این دو به جای هم به کار برده شوند، مثلاً در «سرت من البصره إلى الكوفة» نمی توان گفت «سرت ابتداء البصره انتهاء الكوفة».

اما اینکه بگویید واضع چنین اجازه ای نمی دهد می گوییم این ربطی به واضع ندارد، چرا که اشتراط واضع یا باید به موضوع له یا به موضوع (لفظ) برگردد، مثلاً بگوید این لفظ را به کار ببرید نه آن لفظ دیگر را، یا در این معنا استعمال کنید نه در آن معنا

دیگر. اما اگر بنا شد موضوع له یکی باشد آن وقت دیگر واضع نمی تواند بگوید این را در اینجا به کار ببرید و آن را در جای دیگر به کار ببرید، چون فرض این است که موضوع له واحد است لذا ربطی به واضع ندارد: «فإن الاشتراط الواضع ما لم يرجع إلى الجهات الراجعة إلى الموضوع او الموضوع له لا دليل على اتباعه».

مرحوم مظفر در اصول فقه هم همین اشکال را بر مرحوم آخوند دارند و می فرمایند اشتراط واضع در اینجا دخالتی ندارد.

استاد: به نظر ما این اشکال بر نظر مرحوم آخوند وارد نیست اگر تأمل لازم در کلمات ایشان صورت می گرفت. به این بیان که مرحوم آخوند فرمودند درست است که موضوع له اسم و حرف یکی است و استعمال هر یک از این ها در جای دیگری استعمال در ما وضع له است منتهی این به غیر ما وضع له است.

لذا مرحوم آخوند می فرمایند اگر «من» را به جای «ابتداء» یا بالعکس به کار بردید این استعمال به غیر ما وضع له می شود، چرا که واضع گفته بود که این لفظ (مثلاً من) به کار برده شود ولی آن لفظ (ابتداء) را به کار بردید، مثلاً به جای «سرت من البصره» گفتید «سرت ابتداء البصره انتهاء الكوفه».

به عبارت دیگر مرحوم نائینی می فرمایند اشتراط واضع باید به موضوع (لفظ) یا موضوع له برگردد، با اینکه مرحوم آخوند تصریح دارند که به موضوع (لفظ) برمی گردد، مثلاً می گوئیم ابتداء حرکت تلاطم زیاد بود ولی در انتها مسیر تلاطم آرام بود، لذا در اینجا نمی توان به جای «ابتداء»، «من» را به کار برد، کما اینکه در جایی که «من» به کار برده می شود نمی توان «ابتداء» را به کار برد. (لذا چیزی را که خود مرحوم آخوند به کار بردند مرحوم نائینی بر آن اشکال وارد می کنند.)  
ملاحظه دوم. مرحوم نائینی: مرحوم آخوند فرمودند حرف وضع شده «لیستعمل حاله لغیره كالعرض» و اسم چنین نیست بلکه مستقل است، مثل «من» و «الابتداء» که در یکی حاله لغیره است و در دیگری استقلال است ولی نه استقلال در معنای اسمی قرار گرفته است و نه عدم استقلال؛ و نه حاله لغیره در معنای حرفی قرار گرفته است و نه لا حاله لغیره. لذا خواستند با این مطلب بفرمایند معنای «من» و «الابتداء» یکی است.

لازمه مطلب مرحوم آخوند این است که ارتفاع نقیضین اشکالی نداشته باشد (با اینکه ارتفاع نقیضین محال است، یعنی ممکن نیست یک چیزی نه موجود باشد و نه لا موجود، یعنی نه سفید باشد و نه لا سفید). لذا اگر استقلال و عدم استقلال در معنای اسم قرار نگرفته باشد و همچنین اگر در معنای حرف تبعیت و عدم تبعیت قرار نگرفته باشد اینک همان ارتفاع نقیضین می شود. اینجا از مرحوم آخوند سؤال می شود که بالاخره معنای اسم مثل «الشجر» که برای کلی طبیعی درخت است، آیا باید مستقلاً لحاظ شود تا استعمال در ما وضع له باشد یا اینکه غیر مستقل لحاظ شود، مثل عرض. لذا از این دو حال که خارج نیست، با اینکه مرحوم آخوند قائل هستند هیچکدام از این دو نیست؛ و این محال است.

استاد: اینکه ارتفاع نقیضین محال است، این دارای یک قید است و آن این است که در مرتبه خاص محال نیست، مثلاً اگر گفتیم انسان فی حد ذاته نه موجود است و نه معدوم، یعنی انسان به ما هو انسان تنها انسان است، لذا قید وجود (ذهنی و خارجی) در آن دخالت ندارد؛ بنابراین الانسان یعنی حیوان ناطق، و نه حیوان ناطق موجود و نه حیوان ناطق معدوم. لذا ارتفاع نقیضین در مرحله ذات اشکال ندارد، یعنی هر چیزی خودش است، مثل انسان که خودش است. پس اگر گفتیم الانسان لا ضاحک و لا لا ضاحک، مراد این است که ضاحک در ذات انسان نیست. (جالب این است که مرحوم آخوند این مطلب را دارند و مرحوم نائینی این مطلب را از ایشان نقل می کنند.)

بنابراین چنین می شود که حرف و اسم در مرحله موضوع له یکی هستند، و نه استقلال در معنای اسمی است و نه عدم، این مثل این می ماند که بگوئیم در معنای شیخ انصاری، نه وجود خارجی لحاظ شده و نه وجود ذهنی. پس با این حال می گوئیم ارتفاع نقیضین فی مرحلتین اشکال ندارد. (بله، در مورد اجتماع نقیضین دیگر بحث فی مرحلتین وارد نمی شود.)

## ملاحظات وارد

ملاحظه اول. این اشکال در درس خود مرحوم آخوند مطرح شده است (ظاهراً یکی از شاگردان ایشان این اشکال را مطرح کردند). مرحوم آخوند می فرمایند: (إن قلت) اگر اشکال شود که لفظ «من» با «ابتداء» یکی است پس چرا نمی شود این دو به جای یکدیگر استعمال شوند.

بعد ایشان جواب می دهند (قلت) تفاوت در ما وضع له نیست بلکه تفاوت در به ما وضع له و موضوع است؛ به اینکه واضع اجازه نداده است این دو در جای یکدیگر استعمال شود.

استاد: به نظر ما این جواب صحیح نیست. البته اشکال نشود پس چرا در جواب از اشکال مرحوم نائینی این مطلب را بیان کردید؛ چرا که مرحوم نائینی فرمودند یا باید به موضوع یا به موضوع له برگردد و ما جواب دادیم مرحوم آخوند قائل شدند که به موضوع برمی گردد؛ یعنی حد اشکال مرحوم نائینی همین است. اما در این اشکالی که طرح کردیم چنین نیست که بگوید یا به

موضوع برگردد یا به موضوع له، بلکه می گوید باید به موضوع له برگردد. به عبارت دیگر این اشکال چنین است که می گوید اگر به موضوع له برنگردد آن وقت دیگر واضع نمی تواند دخالت کند.

توضیح اشکال: شکی نیست که واضع به ما هو واضع در محدوده وضع می تواند دخالت کند اما وقتی از آن محدوده خارج شد دیگر نه مرجع است و نه مرجع، یعنی واضع دیگر نمی تواند دخالت کند و لذا معتقد هستیم که در مجاز اجازه واضع شرط نیست بلکه صرف استحسان و پذیرش ذوق کافی است. حال گوییم اگر موضوع له در اسماء و حروف بدون هیچ تفاوتی یکی است، قهراً واضع شرط استعمال را نه تعیین می کند و نه اگر تعیین کند پذیرفته است، چرا که او دیگر نمی تواند دخالتی داشته باشد تا بتواند شرط بگذارد.

به عبارت دیگر می گوییم اینکه «من» چه معنایی داشته باشد این به دست واضع است، مثلاً ابتداء غایت باشد یا معانی دیگر. اما وقتی واضع وضع را انجام داد آن وقت دیگر اختیار در دست واضع نیست، مثل نمی شود چیزی را واجب کرد و همان زمان آن را حرام کرد، چرا که این از دست قانونگذار خارج است.

در وضع باید این مسأله حل شود تا چه محدوده ای اختیار در دست واضع است؟

بله، واضع می تواند کلمات را هر طور که می خواهد وضع کند، مثلاً «علی» برای استعلاء و «من» برای ابتداء غایت است، اینجا واضع می تواند بر عکس این وضع کند (من برای استعلاء، علی برای ابتداء غایت) اما وقتی وضع ایجاد شد و گفته شد استعمال در موضوع له، اما به غیر ما وضع له، اینجا واضع لغوی که شرط نکرده است.

در مجاز یک بحثی مطرح است که آیا مجاز به اجازه واضع است یا به ذوق و طبع است؟

مثلاً می گوییم مردم در صحنه هستند، ما لفظ صحن به معنای حیاط را داریم اما اینجا «صحنه» به معنای حضور است و این یک معنای مجازی است. اتفاقاً با معنای حیاط هم سازگاری دارد از این لحاظ که مردم در خیابان، مساجد حضور پیدا می کنند و ذوق هم این را می پذیرد.

اگر چه قبلاً در این مسأله اختلاف بود ولی نظر صحیح و غالب امروز بر این است که استعمال لفظ در معنای مجازی به اجازه واضع نیست بلکه بر ذوق است به اینکه ذوق آن را بپسندد. مثلاً در استعمال اسد برای رجل شجاع، آیا واضع اجازه داد یا که به ذوق است؟

نکته این است که اگر موضوع له واحد است در آن صورت دیگر واضع نمی تواند دخالتی کند، یعنی دیگر نمی توان گفت واضع شرط کرده است.

لذا از اینکه «من» نمی تواند به جای «ابتداء» بیاید و بالعکس، چنین به دست می آید که معانی این دو یکی نیست و اشتراط

واضع مشکل را حل نمی کند. مرحوم خوئی در «محاضرات، ج 1، ص 57» همین اشکالی که مطرح کردیم را بیان کردند اما شبهه خطابه است و برهانی بر آن نیاوردند ولی در اینجا ما این برهان را ذکر کردیم که واضع بما هو واضع در محدوده وضع می تواند دخالت کند و این شرطی که مرحوم آخوند گفتند واضع اجازه نداده است، این خارج از محدوده وضع است.

ملاحظه دوم. واضع حکیم باید به اندازه موجوداتی که وجود دارند الفاظ وضع کند، مثلاً دلیل اینکه فعل داریم مانند «ضرب»، یضرب، أكل، يأكل» این است که یک معنای فعلی (حدث) در خارج داریم، لذا یک سری کلمات وجود دارد که فعل هستند، فعل ماضی، مضارع، فعل امر، نهی. یک سری واقعیت ها هم وجود دارند که جنس اسم هستند، مثل درخت، آب. یک حقیقتی هم به نام حقیقت حرف داریم و برای آن باید حرف وضع بشود. بنابراین معنای حرفی با معنای اسمی فرق می کند، حال چطور می گویند اسم و حرف برای یک معنا وضع شده اند؟

مثلاً از بصره به سمت کوفه حرکت می کنیم، در اینجا چند حقیقت داریم «(شهر) بصره، کوفه، سیر و حرکت، آغاز سیر، وسط سیر، انتها سیر»، اما جدای از این ها یک حقیقت دیگر داریم و آن نسبت سیر با بصره و نسبت سیر با کوفه است و این نسبت هیچ کدام از این ها نیست، یعنی این نسبت غیر از ابتداء السیر است، ابتداء سیر برای این است که مثلاً گفته شود ابتداء سیر کند بود، ولی در انتها سیر سریع حرکت کردم. لذا در اینجا است که ابتداء به کار برده می شود و نمی توان گفت «من سیر من تند بود». چنانکه در مورد نسبت سیر با کوفه نمی توان چنین گفت «سرت ابتداء البصره، الانتهاء الكوفه».

الحمد لله رب العالمین